

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

اما راه چهارم که خود آخوند برای وجه ظهور صیغه افعال در وجوب ذکر می‌کنند

راه مقدمات حکمت است که از راه قرینه حکمت، وجوب را از اطلاق استفاده می‌کنیم وقتی که امری امر می‌کند و درصدد بیان تمام مطلوب و مرادش است این‌جا اگر از این صیغه امر، طلب ندبی را بخواهد اراده کند، طلب ندبی نیاز به قرینه و قید دارد و نیاز به بیان اضافه دارد. به عبارت دیگر: خود طلب، ظهور در طلب وجوبی دارد؛ زیرا وجوب عبارت است از طلب با شدت آن که همان منع از ترك است و این شدت خود از سنخ طلب است و لذا تشكيك خاصی در طلب وجود دارد، مانند مراتب نور، در حالی که طلب استحبابی، مطلق الطلب نیست؛ بلکه عبارت است از: طلب مع الجواز فی الترك، که در طلب استحبابی يك قیدی وجود دارد. بنابراین طلب استحبابی محتاج به بیان و مؤونه زائده است ولی طلب وجوبی چنین نیست.

پس از این راه که متکلم و آمر در مقام بیان تمام مرادش است و قیدی هم در کلامش و آمرش نیاورده است - که از این مجموعا به قرینه حکمت تعبیر می‌شود - استفاده می‌کنیم که صیغه افعال ظهور در وجوب دارد ولو این‌که اهل لغت آن را در وجوب وضع نکرده باشد و صیغه افعال حقیقت در وجوب نباشد، و گفتیم ظهور اعم از حقیقت است.

فافهم: اشاره به يك اشكال است: که همان‌طور که طلب استحبابی نیاز به قید دارد، طلب وجوبی هم نیاز به قید دارد؛ زیرا وجوب عبارت است از: طلب مع المنع من الترك، و لذا از اطلاق نمی‌توان وجوب را استفاده کرد و نیز می‌تواند اشاره به این مطلب باشد که صیغه موضوع است برای طلب مفهومی یا انشائی و تشكيك در طلب حقیقی راه دارد.

مبحث پنجم واجب تعبدي و توصلي

در این مبحث بحثی که عنوان می‌شود مربوط به تعبدي و توصلي است.

بحث در این است که آیا از اطلاق صیغه افعال و صیغه امر، وجوب تعبدي را استفاده می‌کنیم یا وجوب توصلي را؟

در بعضی از واجبات یقین داریم که این واجب، واجب تعبدي است، یعنی: نیاز به قصد قربت دارد.

در برخی دیگر از واجبات هم یقین داریم که توصلي است و نیاز به قصد قربت ندارد.

اما واجباتی هم داریم که مشکوک است و نمی‌دانیم که آیا قصد قربت در این واجبات معتبر است تا تعبدي بشود و یا معتبر نیست تا واجب توصلي شود. بحث در این‌جا این است که در چنین موارد مشکوک، آیا اصل یا قاعده‌ای مثل اصالة توصليت یا

اصالة تعبديت وجود دارد که به آن رجوع کنیم؟

مرحله اول: در مرحله اول به هنگام شك باید ببینیم آیا اصل لفظی در کار هست یا نه؟ اصل لفظی، یعنی: اصلی که از راه اطلاق یا خود لفظ استفاده شود. پس مطلب اول این است که آیا اطلاق خود صیغه و خود لفظ، تعبدیت را یا توصیلت را اقتضاء می‌کند؟

مرحله دوم: اگر از اصل لفظی مأیوس شدیم و گفتیم اصل لفظی در میان نداریم نوبت به اصل عملی می‌رسد که آیا اصل عملی، براءة را اقتضاء می‌کند یعنی: این قید و شرط قصد قربت لازم نیست و شما عمل را انجام بده و بدون قصد قربت انجام بده و اصالة البراءة جاری کن. پس اصالة البراءة نتیجه‌اش توصیلی بودن است. یا اصل عملی، اصالة الاشتغال است، یعنی: احتیاط حکم می‌کند که عمل را با قصد قربت انجام دهیم که نتیجه اصالة الاحتیاط، تعبدی بودن است.

پس اول باید سراغ اصل لفظی است و بعد باید سراغ اصل عملی رفت و سرّ این مطلب این است که:

اصل لفظی عنوان اماره را دارد و در اصول خواندیم تا مادامیکه اماره وجود دارد سراغ اصول عملی نمی‌رویم و حجیت اصول عملی در فرضی است که اماره‌ای در بین نباشد.

آخوند می‌فرماید: برای روشن شدن بحث سه مقدمه لازم است:

مقدمه اول: در تعریف تعبدی و توصیلی است. در اصول الفقه برای تعبدی و توصیلی تعاریف مختلفی بیان شد. برخی گفته‌اند توصیلی آن است که غرض از او دانسته شده باشد، به خلاف تعبدی. تعریفی که مشهور و از جمله آخوند اختیار کرده‌اند این است که:

واجب تعبدی آن واجبی است که غرض شارع محقق نمی‌شود مگر این‌که مکلف فعل را با قصد قربت انجام دهد.

ولی واجب توصیلی آن است که غرض شارع و آمر به نفس وجود فعل در عالم خارج محقق می‌شود و به مجرد تحقق فعل - ولو بدون قصد قربت - در عالم خارج، غرض آمر محقق می‌شود.

مقدمه دوم: قصد قربت، وجوهی و انواعی دارد:

يك قصد قربت داریم که قصد تقرّب است از باب این‌که شارع مقدّس، اهل برای عبادت است. و این وجه اول قصد قربت است.

وجه دوم قصد قربت: قصد قربت از باب وجود مصلحت در فعل است. و وجوه دیگر ...

يك وجهی دیگر نیز برای قصد قربت به نام «قصد امتثال امر» داریم که قصد قربت به معنای قصد امتثال امر است.

آن‌چه که محل بحث است این است که آیا قصد قربت به وجوه دیگر قابل اخذ در متعلّق هست، مانند سایر قیود و شرایط که آنها قابل اخذ در متعلّق امر هست؟ یعنی: آیا شارع می‌تواند بگوید:

صلّ به قصد این که این فعل، حسن است.

صلّ به قصد این که این فعل، مصلحت دارد.

صلّ به داعی این که من اهل برای عبادت هستم.

قطعاً نزاعی نیست که أخذ این وجوه قصد قربت مانند سایر قیود و شرایط نماز در متعلّق امر امکان دارد. ولی آنچه که محل نزاع است این است که آیا قصد تقرّب که به معنای «قصد امتثال امر» است قابل اخذ در متعلّق هست یا نیست؟ آیا شارع می تواند بگوید: صلّ به قصد امتثال همین امر به صلاة؟

باز در این جا باید دقت کرد که نتیجه بحث چیست؟

اگر گفتیم تقیید به این قید - قید قصد قربت به معنای قصد امتثال - در متعلّق امر ممکن نیست نتیجه می شود که عقل حکم می کند که هر امری را باید به قصد آن امر انجام داد و نتیجه می شود که این قید، يك قید و حکم عقلی است.

و اگر گفتیم قید قصد قربت به این معنا در متعلّق امکان دارد قید شرعی و حکم شرعی می شود.

مرحوم آخوند هدفشان در مقدمه دوّم این است که اثبات کنند که تقیید متعلّق امر به قصد امتثال همان امر محال است؛ و وقتی که محال شد، می شود گفت که عقل در اینجا می گوید که باید این فعل را به قصد اطاعت مولی انجام دهی. آخوند دنبال این است که اثبات کند این که باید امری را به قصد امتثال آن امر انجام داد این اعتبار عقلی است و امکان شرعی ندارد.

أما بیان استحاله

وجه اوّل: آخوند می فرماید: این مطلب استحاله در مقام جعل و در مقام تشریع دارد؛ زیرا دور لازم می آید. اگر شارع بخواهد بگوید: صلّ به قصد امتثال الصلاة بهذا الأمر، این جا سه تا چیز داریم:

یکی نماز که متعلّق است. یکی هم قصد امتثال امر داریم و یکی هم آن امری که شارع فرموده است.

حالا که این سه چیز داریم، از يك طرف شارع می گوید: صلّ به قصد امتثال الأمر. پس قصد الأمر متوقف بر امر است زیرا تا امر نباشد نمی توان قصد آن امر کرد.

از طرف دیگر این که شارع بگوید: صلّ به قصد امتثال امر، معنایش این است که امر هم متوقف بر قصد امتثال باشد؛ زیرا قانون این است که در موارد حکم و موضوع یا حکم و متعلّق حکم، رتبه حکم متأخر از متعلّق است، یعنی: امر باید اوّل يك متعلّقی - مثل صلاة - را تصور کند و بعد بیاید بر آن متعلّق، حکمی به نام وجوب را بار کند. پس هر حکمی تا متعلّقش تصور نشود قابل بار شدن بر متعلّق نیست. پس حکم متأخر از متعلّق است که متعلّق هم صلاة است. و شما می خواهید بگویید که شارع می خواهد همین صلاة را مقید به قید امتثال امر کند. پس صلاة هم مقید به قید امتثال امر است.

پس نتیجه می شود که امر دو مرحله متأخر از قصد امتثال امر است. امر که حکم است اوّلأ متأخر از صلاة است و صلاة هم متوقف بر قصد امتثال امر است؛ زیرا مقید است و هر مقیدی هم متوقف بر قیدش است. پس امر متوقف بر قصد الأمر می شود،

در حالی که اوّل گفتیم که قصد الأمر متوقف بر أمر است و این دور است.

وجه دوّم: اگر شارع بگوید: صلّ به قصد امتثال أمر، این تکلیف به محال است و امکان انجام ندارد؛ زیرا از شرایط تکلیف آن است که متعلّق تکلیف باید برای مکلف مقدور باشد و این بدیهی است، زیرا تکلیف عاجز قبیح است. این متعلّق، یعنی صلاة مقید به قصد امتثال امر برای مکلف مقدور نیست. در چرای این مطلب بیانهایی وجود دارد:

يك بيان این که اگر بخواهد مقدور مکلف باشد باید يك امر دوّمی هم بیاید، یعنی باید يك اقيموا الصلاة داشته باشیم و يك امر دوّم هم بیاید و بگوید که صلاة در امر اوّل را با قصد امتثال همان امر انجام بده؛ زیرا در خود امر اوّل، شارع نمی تواند بیان کند. پس باید حتما شارع، امر دوّم را بیاورد برای این که بگوید: با قصد امر انجام بده؛ و فرض این است که چنین امر دوّمی را نداریم. پس حالا که چنین امر دوّمی نیست، تکلیف به اتیان نماز با قصد امتثال أمر، تکلیف به غیر مقدور می شود.

بيان دیگر آن است که متعلق تکلیف قبل از تعلق امر باید مقدور و مکلف باشد، در حالی که آنچه مقدور مکلف است، قبل از تعلق امر عبارت از ذات صلاة است، اما صلاة مقید به قصد امر، قبل از متعلق امر مقدور مکلف نیست.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين